

تعلیم زبان مادری

نگارش آقای فؤادی

دیر محترم فارسی در دبیرستان نظام

۲

یکسال در مکتب - قسمت عمومی

در مقاله قبل گفتیم که نباید باشکال تعلیم الفبای امروز فارسی متعذر شده مدت بیشتری را برای تعلیم زبان مادری از آنچه ملل مغرب صرف میکنند تقاضا نمود بلکه باید نظری بمسائل دیگر که مانع از سهولت در پیشرفت تعلیم آن است افکنده و در اطراف آن بحث کرد . در اینجا چند قسمت مختصر از وضع مکتب های سابق را که برای تعلیم زبان مادری اختصاص داشت و تا امروز هم در گوشه و کنار مآثر طرز تعلیم آن دیده میشود از نقطه نظر انتقاد متذکر میشویم و چون مطالب این مقاله بر اصل مشهودات نگارنده مرتب میشود از عدم رعایت ترتیب و جامع بودن شرح در وضعیت مکاتب معذرت میخواهد .

تقریباً پنج شش سال از عمر م میگذشت ، همه چیز و تمام حوادث برایم ساده و سطحی و در عین حال جالب توجه بود ، این نظر را نسبت باشیاء و حوادث همه اطفال دارند . در این مرحله از سن حس

حس تقلید در کوچکی و پایه اخلاق

تقلید شدید است و طفل هر چه را می بیند ، خوب یا بد ، سعی میکند تقلید نماید ، این است که علاقه مندان بتربیت اطفال باید در مقابل آنها حرکات و سکنات و گفتار و معاملات خود را بر اصل تهذیب اخلاق قرار دهند ، چه اشتباه بزرگی است که پدر و مادر بی تربیت توقع داشته باشند مدرسه اخلاق اطفال آن ها را تصحیح کند . بای مدرسه در اخلاق و رفتار طفل مؤثر است لکن تغییر ماهیت و خمیره از عهده اش ساخته نیست . در تحت سرپرستی پدر و مادر طفل برای خود تشکیل پایه اخلاق خوب یا بد را میدهد و علاوه بر آنچه از صفات و اخلاق موروثی یا خود آورده برای خویش ترتیب شخصیت و هویت اخلاقی میدهد .

در اوایل دوره طفولیت چون اشیاء و حوادث بیشتر در نفس طفل مؤثر میباشد آنچه را می بیند و می شنود و احساس میکند چون نقشی که بر روی سنگ باشد در حافظه او نقش می بندد و از آن بعد نیز گرچه تا دم مرگ بخیلی چیزها تصادف میکنند لکن هر چه از عهد کودکی دور تر میشود بواسطه آنکه حوادث و اشیا نسبت به پیش کمتر تازگی دارد دقت او را بشدت جلب نمیکند ، این است که از ثبات و برقراری مواد در حافظه او میکاهد . پس باید مربی و آموزگار دوره طفولیت را مقتدم شمرده پایه تربیت و تعلیم را بر اصول صحیح و متین قرار دهند .

باری از مطالب دور نشویم چون میدیم بچه های همسایه هر کدام صبح زود کتاب و لوحه (تخته پاره صاف که بجای کاغذ معمول بود و شاگرد مشق خود را بر آن مینوشت و بعد از بازدید

معالم آن را می‌شست و صفحه تازه برای مشق در مقابل داشت (و غذای خود را برداشته بمکتب می‌روند من هم بر اثر حسن تقلید آنقدر باولیای خود اصرار کردم تا مرا نیز با سرهمسایه بمکتب فرستادند.

نظر ولی شاگرد روزهای اول در مکتب برای من خیلی ناشایسته بود، وضعیت محیط نازکی داشت ساعات متوالی بدون حرکت نشسته منظره را تماشا میکردم .
نسبت بمعلم

بخاطر دارم که چون مرا بمکتب آوردند گفتند «جناب آخوند گوشت او از شما و استخوانش از ماست» یعنی برای تعلیم و تربیت او هر آنچه تأدیب و تعذیب را حق دارد مجری کند لکن نه بحد مردن زیرا پدر و مادر علاقه مند بودند که فقط استخوان زنده او را در دست داشته باشند و بوضعیت سلامتی جسمانی اهمیت میدادند .

این نظریه پدر و مادر از يك طرف صحیح و بجا بود که جور استاد به زهر پدر، یعنی میرساند که ملت ایران در دوره های پستی تمدن خود نیز بتعلیم و تربیت اطفال علاقه تام داشته و صنف معلم در نظر او مورد اعتماد و توجه بوده است اما از طرف دیگر اشتباه بزرگی در این قسمت راه دارد زیرا روح تعلیم و تربیت ایجاب میکند که اولاً معلم باید دستور از مافوق (ادارات معارفی - مدیر مدرسه) داشته و گاه بگاه طرز تعلیم و تربیت و رفتار او نسبت بشاگرد مورد تفتیش قرار گیرد زیرا ممکن نیست از اشتباه و انحراف خالی باشد ثانیاً نباید طفل را دستخوش قهر و غضب و رفتار جابرانه قرار داد زیرا بعضی نمیتوانند خشم و قهر خود را مطیع عقل و اراده قرار دهند و طفل را بدون جهت آزار میکنند و بملاوه زندگانی خانواده و ناملازمات معاش غالباً معلمین را عصبانی میکند و بدیهی است که باید از خشم و غضب شخص عصبانی جلوگیری کرد .

موضوع تنبیه فراموش نمیکنم چون معلم ما عصبانی میشد اغلب همه ما را میزد در صورتی که تقصیر و خطا با تشخیص خود او متوجه دو سه نفر بیش نبود . وقتی تنبیه میکرد خوب - لگد - فلکه - سیلی بلکه شکنجه های دیگر را هم بکار میبرد ، این معلم فکر نمیکرد که صدمات بدنی در قوای فکری تأثیر منفی می بخشد، بجهت آنکه متصل کتک میخورد اولاً اهمیت تنبیه برای او متدرجاً از بین می‌رود ، و ثانیاً فکرش بواسطه ترس و اضطراب مشوش و منوش و باصطلاح بکر و کبیج میشود . بدیهی است از چنین شاگردی نباید متوقع درس حاضر کردن بود .

درس خواندن در مکتب در مکتب همه دور تا دور دیوار روی زمین می نشستیم و معلم ما در صدر قرار می گرفت و شاگردان بنسبت خوب درس حاضر کردن و خوش رفتاری نزدیک و دور از او می نشستند .

گاهی هم دیده می شد که بعضی بواسطه هدیه و تعارفی که می آوردند مورد تمجید و تقرب واقع میگشتند !

شاگردان بایستی هر يك « وضعیت مطالعه » را بخود می گرفتند یعنی سر را روی کتاب و دفتر خم کرده تکان بخوردند ، عبارت آخری بایستی بنحوی در دریای مطالعه غوطه ور شوند که جسم از حال طبیعی و تعادل خارج و بر حسب احساسات و تأثیرات درونی که از مطالعه حاصل میشود حرکت کنند و باصطلاح « جذب مطالعه » آنها را فراگیرد .

لکن بدیهی است تا چه اندازه بدن و وضعیت صحی آن در قوای ذهنی مداخله دارد جسم و روح هر دو تحت تأثیر یکدیگر واقع میشوند ، خسته کردن عضلات و اعصاب طفل بواسطه نشستن متعادی روی زمین و حالت يك نواخت بدن مضعف است و باعث کندی اعمال ذهنی میشود: آن ایام اگر کسی پشتش قوز بود معلوم میشد که « بیشتر دود چراغ خورده » و در کنج مدرسه بیشتر توقف نموده است .

خلیفه - مبصر يك نفر از شاگردان را بعنوان خلیفه برای نظم می‌گماشت ، شخص خلیفه نه تنها در اثر سعی و کوشش در تحصیل و خوشی رفتار دارای این افتخار بود بلکه (قبل از داروین طبیعی‌دان معروف) فهمیده بود که در عالم برای مبارزهٔ قبا و حیات عناصری بیشتر موفق میشوند که خود را آماده و دارای صلاحیت برای محیط سازند بعبارۀ آخری خلیفه « نبض معلم را بدست آورده بود » باری معلم که برای مدتی غیبت اختیار میکرد خلیفه فرمانروای مطلق میشد و بچه‌ها نفس راحتی میکشیدند و خلیفه که « شریک دزد و رفیق قافله بود » حرکات آنها را که برخلاف نظم جاوه میکرد ندیده حساب مینمود و ضمناً خود نیز « من غیر رسم » اشتراک میکرد . معلوم است چه فساد اخلاقی در نتیجهٔ این آزادی تولید میشد . مخصوصاً موقع‌ظهر که بچه‌ها اغلب ناهار را در مکتب صرف میکردند هرج و مرج غریبی حکمفرما بود .

در چنین محیطی من و امثال من سواد مختصری می یافتیم . فراموش

نهیکنم روز های اول بود که در ردیف آخر نشسته و باقتضای حالت بچگی شاگردان مقابل را که آهسته بشوخی و بازی مشغول بودند

تنبيه ييمورد

مینگریستم و می‌خندیدم غافل از آنکه معلم باچوب در مقابل صف نشستگان قدم میزد و من بیچاره هنوز یاد نگرفته بودم که می‌شود خندید لکن باید مراقب معلم نیز بود که ملتفت نشود . يك مرتبه حس کردم که لگدی سنگین بردوشم خورد ، دنیا پیش چشم تیره‌وتاز شد . نفهمیدم کجا هستم . وقتی که قوهٔ ممیزه بمیان آمد و تشخیص دادم چه کسی و در کجا هستم يك حس نفرت و انضجار و شکایت در من تولید شد که هنوز هم از خاطرم محو نشده و خواهد شد

تنبيه طفل بدون آنکه قبلاً مسئولیت را با او بفهمانند و تقصیرش را معین کنند بمکس نتیجه میدهد یعنی در عوض تهذیب اخلاق و وادار کردن بکار بغض و کینه را در دل او میگذازد پس هر وقت طفلی را در مدرسه یا در خارج بخواهیم تنبيه کنیم باید قبلاً او را وادار کنیم که تخلف و خطای خود را تشخیص داده و بفهمد آنوقت او را مجازات کنیم و الا طفل از استفاده تربیتی و عامی نخواهد برد . مطالب فوق که ذکر شد گرچه جنبهٔ عمومی دارد لکن بدیهی است تا چه اندازه در عمل تعلیم دخیاست . برای آنکه مطاب بطول نیجامد باختصار بعضی قسمتهای عمومی منفی مکتب قدیم را ذکر نمودیم . تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

قسمت خصوصی و مستقیم

روز دوم ورود بمکتب جزوهٔ کوچکی از قرآن مجید را جلو من گذاشتند ،

استفاده از حواس

معلم بترتیب جلو صف نشستگان گردش میکرد و در مقابل هر يك از شاگردان مدتی می نشست و پس از دادن درس برمیخواست ، در این محیط

بسی نفر همدرس نبودند هر کسی کتابی یا جایی از کتاب را میخواند . چون معلم پیش رفیق من رسید (او هم تازه آمده بود) يك آیه از سورهٔ فاتحه الکتاب را برای او خواند و او تکرار نمود . سپس با او امر نمود که مرا نیز تعایم دهد و بدون آنکه حرفی بمن بزند گذشت و رفت و بدین طریق مدتی رفیق من معلم بود و درس بمن میداد و ناسورهٔ عم را پیش او یاد گرفتم بدون آنکه الف را بتوانم از ب تشخیص بدهم .

بموجب این طرز تنها بوسیلهٔ قوهٔ سامعه محفوظات بشاگرد داده میشد ، معلوم است تا

چه اندازه شاگرد بایستی شوق و استعداد داشته و تا چه درجه دقت او متوجه قوه سامعه باشد که بتواند مطالب را ازراه شنیدن حفظ کند .

مربی و آموزگار در مدرسه باید سعی کنند که شاگرد بوسائل مختلفه یعنی نه تنها ازراه سامعه بلکه ازراه باصره و لامسه و سایر حواس نیز مطالب را ادراک کند. متزاممعلم اگر از ترکیب هوا صحبت میدارد و خواص اکسیژن را بیان میکند شاگردان می شنوند و تصویری برای آنها حاصل میشود تصدیق آنها نیز ازراه همین تصور که بوسیله یکی ازقوای ادراک خارجی پیدا شده صورت گرفته است ، حال اگر بوسیله الکتروسیسته آب را با کسینژن و هیدروژن تجزیه کند یا بواسطه فعل و انفعال شیمیائی اکسیژن را بدست آورده و شاگرد را وادارد که برحواص آن ازراه تجربی (بکار افتادن لامسه و باصره) اطلاع حاصل کند و بعد آن را با هیدروژن مخلوط نموده آب از آنها ترکیب نماید برای شاگرد. تصورات دیگری درباره اکسیژن حاصل شده و محیط برمطلب می-گردد و چون حافظه او ازچند مجری تحت تاثیر واقع شده بدیهی است که موضوع اکسیژن درذهن او بطور مشخص وثابت برقرار میماند .

در مکتب ما مفهوم سال تحصیلی دربین نبود یک دوره تحصیل را شاگردی در ظرف دو سه ماه با تمام میرساند و همان دوره را شاگرد دیگر در یک یا دو سال بلکه بیشتر طی مینمود و ممکن بود آنقدر در مکتب بماند و یاد نگیرد تا خود معلم و اولیای شاگرد او را بکند ذهنی محکوم نموده و از مکتب خارجش کنند . چنین شاگردی وقتیکه بزرگ شد و صاحب اولاد گشت اینقدر از تحصیل متنفر است که بچه های خود را در درس خواندن باز میدارد. در مکتب های قدیم زیاده از نصف بچه ها بکند ذهنی محکوم میشدند. بعضی باهمان سواد در حدود کلاس اول ابتدائی و برخی بکلی بی سواد خارج میشدند . از مکتب های قدیم تنها اشخاصی با سواد بیرون میامدند که دارای هوش و ذکاوت سرشار بودند و شاگردان متوسط از بین میرفتند.

دوره های مکتب

بعضی که ملتفت این قسمت نیستند شاگردان قدیم مکاتب و طلاب با سواد را که می بینند میگویند مدرسه های امروز با آنکه مدت ها شاگرد را در چهار دیوار خود نگه میدارد نمیتواند سواد فارسی را با اندازه معلومات یک طلبه بشاگرد بدهد در صورتیکه متوجه نیستند که اولاد درس در مکتب منحصر بیک ماده بود و تا نیا هر کس با سواد از مکتب بیرون میامد از قبیل بهترین شاگردان کلاس مدارس امروز محسوب میگردد. بعد از چند ماه که دوره مذکور را تمام کردم لوحه نخته را بدستم دادند. معلم یک سطر الف با برایم نوشت و قلم برایم تراشید و من بنوشتن الفبا مشغول شدم. این درس تازه و طرز پیشرفت آن برایم جالب بود ، زیرا تا حال هرچه میخواندم خط آن را تشخیص نمیدادم و چنانکه در فوق اشاره شد محفوظات من تنها ازراه سامعه بدست میآمد .

سواد و مکتب

تعلیم الفبا

این طرز بکلی مخالف اصول تعلیم زبان مادری است باید معلم از قسمت آسان شروع کند و ذهن طفل را از جزئی بکلی هدایت نماید نه آنکه از قسمت مشکل شروع نموده بعد آسان بپردازد . آمدیم بر سر تعلیم الفبا - بعضی معلمین میگویند در صورتیکه شاگرد نتیجه و مآل آموختن الفبا را نمی داند تعلیم اشکال حروف برایش خسته کننده و یک نوع تحمیل بر قوای ذهنی او است باید

از کلمه شروع و سپس بواسطه تجزیه بتعلیم حروف بپردازند (در این باب بعد بحث خواهیم کرد)
بعد از تعلیم الفبا معلم حروف را بدون ترتیب نوشته و باین طریق درس میداد : الف
سرگردان ب را چه کردی ؟ ب سرگردان ت را چه کردی ؟ الخ و شاگرد حرف مطلوب را پیدا
کرده جواب میداد. این قسمت بسیار خوب بود زیرا يك نوع تمرین بشماره رفت .

سپس حروف را با حرکات ثلاث ترکیب کرده تعلیم میداد باین طریق : الف زیر ا
ب زیر ب - الف دو زیر آ دو زیر ا در پیش الخ و بعد حروف را با اصوات مد (الف - واو -
باء) ترکیب کرده بهمان طریق تعلیم میداد .

بعضی از آموزگاران امروز هم این رویه را تعقیب میکنند چنانکه بشاگرد یاد می-
دهند : الف صدای بالا ب جزمی میشود اب - این ترتیب اصولا مخالف اصول کلی تعلیم زبان
مادری است. شاگرد حق دارد از خود بپرسد (ولابد هم میپرسد) که این شکل اسمش الف و
این علامت اسمش زیر یا صدای بالاست پس چرا با ابتدا گفته شود و الف زیر یا الف صدای بالا
نباشد. شاگرد کوچک نمیتواند بین اسم و ذات فرق بگذارد، مثل این است که باو بگویند سیب با
يك کردو میشود کلابی - شما هرچه مهارت بخرج بدهید که طفل هفت سانه متوسط الفکر بفهمد
که ب جزمی یعنی چه زحمت عبث بخود داده آید .

این اصطلاحات برای تسمیه حروف و حرکات ابتدا برای بزرگها وضع شده نه برای
کوچکان حال که میخواهیم بطفل تعلیم دهیم باید صدای آن را بگوئیم مثلا در عوض الف - میم
سین - بهتر است بگوئیم - (ا - آ - ا) س (il-lil-s) تا در وقت ترکیب مواجه با واقعه غیر مترقبه
نشود مثلا باو گفته ایم جیم و الف و بعد از ترکیب می گوئیم جا (زمانی که اسم الف را روی
شکاش گذاشتند صحیح بود زیرا شکل گاو را میکشیدند سین گفته اند زیرا شباهت بدنان داشت و
همینطور بود وجه تسمیه سایر حروف) پس بهتر است صدای حروف و حرکات را بشاگرد تعلیم داد
و او را بفرآ گرفتن اسماء معطل نکرد .

معلم مابتهلیم حروف و حرکات اکتفا کرده اشکال آن را بنماید

بلکه يك مرتبه بقرائت پرداخت آنهم قرائت کتابهای مشکی که مطالب آن
ارفهم ما دور بود. بلی شاگردیکه فقط يك شکل یا دو شکل از هر حرفی

تعلیم قرائت

را دیده (یکی مفرد یکی هم در صورت اتصال بحروف مد) چگونه میتواند کلمات را بخواند زیرا
حروف الفبای مادرموقع اتصال از شکل اصلی منحرف شده و گاهی شباهت با اصل خودهم ندارند (مانند
ع-ف که در وسط واقف شوند) پس بعد از تعلیم الفبا بطرف فوق در موقع قرائت اشکال تازه پیدا میشود .

یکی از همکاران محترم میگفت طرز تعلیم قدیم و مکتبی يك حسن داشت که قوه
ابتکار و کشف شاگرد را بکار میانداخت و باو میآموخت که چگونه در مقابل مجهولات باید صبر
و حوصله نشان داد تا برای او کشف شود . اما طرز تعلیم امروز کار را برای شاگرد طوری
آسان کرده که همه چیز را عادت کرده بدون زحمت بیاموزد و همه مطالب را مهیا و آماده یاد
بگیرد در جواب گوئیم بهتر نیست که قوه ابتکار و کشف او در راه های دیگر مانند اختراع علم
و اکتشافات مال مغرب صرف شود ؟ چرا چیزی که آسان و مهیاست برای تحصیل آن زحمت
عبث بخود داده وقوا را در آن راه بمصرف رسانیم ؟ مگر بهتر نیست این قوا را ذخیره کرده برای
منافع ممالک و عاوت و امور عام المنفعه بمصرف رسانیم ؟

معلم مادری را که برای قرائت تعیین میکرد از روی آن تکلیف کتبی میداد فقط مشق درشت مینوشتیم در صورتیکه نوشتن درس برای حفظ کردن آن خیلی مفید است زیرا قوه بصره در موقع نوشتن مدت بیشتری مواجه با کلمات و جمله‌است و علاوه قوه لامسه هم بکار میافتد و بدین طریق مطالب بهتر بحافظه سپرده میشود. خوشبختانه یکسال پیش وقت خود را در مکتب نگذرانده مدرسه جدید وارد شدم.

تکلیف کتبی

با وجود نواقص متعدده مکتب محسنانی چند داشت که مدرسه جدید

تعلیم انفرادی

باید باقتضای وضعیت خود آنها را اقتباس کند. یکی آنکه تعلیم در مکتب انفرادی است و معلم با فرد فرد اطفال طرف است نه با جمعی

آنها. این است که معلم استعداد و تمایل هر يك از شاگردان را کشف نموده باقتضای آن مقدار درس و طریقه فهماندن و سؤال کردن را تعیین نموده آنها را با موانع و مجهولات و مطالب غیر مفهوم کمتر مواجه میسازد. برعکس در مدارس جدید معلم با عده زیادی طرف است نه با یک نفر. درس معلم در مدارس جدید با مقتضای تمایل و استعداد عمر و با زید ترتیب داده نمیشود بلکه برای يك شاگرد متوسط موهومی که از راه انتزاع ذهنی (Abstraction) در نظر گرفته شده تعیین میگردد این است که در بعضی موارد شاگرد درس را نمی فهمد و چون در مقابل رفقا از سؤال خودداری میکند که مبادا در معرض سخریه واقع شود لذا قسمت‌های غیر مفهوم همواره برای او مانع فهم مطالب و پیشرفت درس میگردد گاهی هم شاگرد سؤال میکند لکن چون وقت و موقع سؤال را نمیتوان تشخیص دهد یا اینکه صبر ندارد ممکن است سؤالش بلا جواب بماند یا معلم نمیتواند مطلبی را که شروع کرده در وسط قطع کند و توجه و دقت شاگردان را بلا استفاده بگذارد. پس مدارس جدید که مجبورند طریقه تعلیم جمعی را حفظ نمایند باید راهی پیدا کنند که آشنائی با فرد فرد شاگردان را نیز منظور دارند. برای این کار دوره بنظر نگارنده میرسد:

۱- هر معلمی در یکی از کلاس‌ها باید ساعات بیشتری از درس را دارا باشد تا در نتیجه کثرت تماس و آمیزش بیشتر وضعیت کلاس و روحیه افراد شاگردان آشنا شود و در نتیجه پیدا کردن نظریه اطلاعات خود را بر فضای خود و اولیای مدرسه تقدیم دارد تا بدانند با هر یکی از شاگردان چگونه باید رفتار کنند و برای تحکیم این مسئله اگر يك ساعت علاوه بر ساعات درس که در پرگرام قید شده بتوان ساعات مطالعه (رو بهمرفته اقل هفته سه ساعت) در کلاس با و داده شود که اطلاعات خود را در باره شاگردان در این ساعت تکمیل کند و در ضمن شاگردان قسمت‌های مشکل درس بومی خود را از او سؤال کنند و علاوه معلم راجع بنظافت و حسن رفتار و سایر قسمت‌های اخلاقی مراقبت نماید خیلی مفید و بجای خواهد بود.

۲- رابطه مستقیم با اولیای طفل و اطلاع یافتن بر وضعیت رفتار و تحصیل او در منزل و برای اینکار خوب است کتابچه‌هایی بعنوان کارنامه بدست شاگرد داده شود و در امتداد هفته مواد تدریسی و تمرینی را که گرفته با نظریات مربی و اولیای مدرسه در آن قید گردد و در آخر هفته با مضای رئیس مدرسه برسد و بالاخره اولیای طفل هفته یکبار آن را بازدید نموده نظریات خود را راجع به تحصیل و رفتار طفل در کارنامه قید نمایند و توصیه‌های مدرسه را در باره پیشرفت شاگرد بموقع اجرا گذارند بدین طریق رابطه صحیح و عملی بین اولیای مدرسه و اولیای شاگرد برقرار میشود و مربی و معلم کلاس بهتر میتوانند بی روحیه شاگرد ببرند.

در مکتب شاگردان تمام تکالیف را در همانجا انجام میدادند و کاری انجام تکالیف درسی در منزل را جم بدرس نداشتند و چون معلم مراقب بود بطور کلی تکالیف انجام مییافت و در ضمن اگر شاگرد قسمتی را نیمه فهمید حضوراً سؤال

میکرد برعکس مدارس جدید تکالیف منزل برای شاگرد تعیین میکنند در صورتیکه :

- ۱- ممکن است شاگرد آنرا انجام ندهد و متعذر شود که مانعی داشته است ،
 - ۲- تکالیف را باعجله و سطحی انجام دهد و منظور اصلی که فهم مطالب باشد برای او حاصل نشود
 - ۳- ممکن است شاگرد در منزل در موقع انجام تکالیف بمطالعی برخورد که غیر مفهوم باشد و بواسطه این اشکال از انجام آن تکالیف صرف نظر کند
 - ۴- تکالیف کتبی را ممکن است بدهد و رفتاری او برایش بنویسند و غیره
- پس مدارس جدید باید راهی را در نظر بگیرند که انجام تکالیف مدرسه توسط شاگرد تحت مراقبت باشد :

- ۱- با آنکه مدرسه ساعاتی را بعنوان مطالعه در نظر بگیرد که شاگردان تحت مراقبت معلم و مربی بانجام تکالیف بپردازند (بنظر نگارنده در کلاس های اول- دوم- سوم دبستان همان ساعاتی که پرگرام وزارت جلیله معارف در پرگرام گنجانده برای تعلیم و انجام تکالیف هر دو کافی است .)
 - ۲- و یا آنکه اولیای شاگرد در منزل ساعات مبینی را برای مراقبت در انجام تکالیف مدرسه تخصیص داده و ناظر کار او باشند . بدیهی است که راه اولی عملی تر است زیرا اولیای طفل اینقدر گرفتارند که بمراقبت از تحصیلات او چنانکه باید نمیرسند .
- گرچه در طی این مقاله خیلی جاها از موضوع اصلی که تعلیم زبان مادری باشد منحرف شدیم لکن چون مطالب مذکور رابطه مستقیم با موضوع ما داشت از ذکر آنها ناگزیر بودیم .

جائزه نوبل

یکی از علمای سوئد بنام آلفرد نوبل که از سال ۱۲۱۱ تا ۱۲۷۴ هجری شمسی (۱۸۳۳ تا ۱۸۹۶ میلادی) میزیسته است بواسطه اختراعات گوناگون خویش و مخصوصاً اختراع دینامیت در سال ۱۲۴۴ هجری شمسی (۱۸۹۶ میلادی) ثروت فراوانی بالغ بر ۴۰ میلیون فرانک فرانسه گرد آورد و هنگام مرگ وصیت کرد تا منافع دارائی او را همه ساله بصورت پنج جائزه مساوی که هر يك ۳۰۰ هزار فرانک فرانسه است بین پنج نفر بترتیب ذیل تقسیم کنند .

سه جائزه بسه نفر که در ظرف سال مهمترین کشفیات را در علوم فیزیک و شیمی و طب کرده باشند .

يك جائزه بکسی که در آنسال مهمترین کتاب ادبی را نوشته باشد و يك جائزه بکسی که در آنسال مؤثرترین اقدام را در راه استقرار صلح بین ملل نموده باشد .

از پنج جائزه مزبور اعطای چهار جائزه اول و کول برای آکادمی سوئد و مؤسسات علمی دیگر سوئدی و جائزه پنجم و کول برای مجلسین مبعوثان و اعیان نروژ است . جوایز نوبل از سال ۱۲۷۹ (۱۹۰۱ م) غیر از سنوات جنگ مرتباً توزیع شده است و یکی از جمله برندگان آن را ایندرونات ناگور شاعر معروف هنداست .